



{ ۱۸۶ } و چون پرسند تو را بندگانم از من، پس من نزدیکم، اجابت می‌کنم خواندنِ خواننده را چون مرا بخواند. پس، باید برای من بپذیرند دعوت مرا (استجابت کنند) و باید به من ایمان آورند. شاید به رشد گرایند.

{ ۱۸۷ } برای شما روا شده در شبِ روزه آمیزش با زن‌های خود. آن‌ها پوشش‌اند برای شما و شما پوششید برای آن‌ها. خدا می‌داند که شما به خیانت می‌اندازید خود را؛ پس توبه پذیر شد بر شما و گذشت از شما؛ پس، اکنون بیامیزید با آن‌ها و بجوید آنچه را خدا سرنوشت کرده برای شما. و بخورید و بیاشامید، تا یکسر نمودار و جدا شود برای شما رشته سفید از رشته سیاه از فجر؛ سپس به پایان رسانید روزه را تا شب؛ و نیامیزید با زنان در حالی که معتکفید در مساجد. این است حدود خدا. پس، نزدیک نشوید آن را. این چنین بیان می‌کند خدا آیاتش را برای مردم، شاید آن‌ها به تقوا گرایند.

{ ۱۸۸ } و نخورید اموالتان را در میان خود به باطل، در حالی که سرازیر می‌کنید آن را به سوی حکام، تا پاره‌ای از اموال مردم را به گناه بخورید و حال آنکه می‌دانید.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ
أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا
لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾
أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ
هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ
أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ
عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ
وَأَبْتِغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا
حَتَّىٰ يَبْيَنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ
الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا
الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ
عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا
تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾
وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ
وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ
أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

۱۸۹} می پرسند از تو از هلال‌ها، بگو آن مواقع زمان
برای مردم و حج است. و نیکی این نیست که به خانه
از پشت‌های آن‌ها وارد شوید، ولی نیک کسی است
که پروا گیرد. و روی آورید به خانه‌ها از درهای
آن‌ها. و پروا گیرید خدای را، باشد که به رستگاری
گرایید.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ
لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَالْبِرِّ بَأَن تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ
اتَّقَى وَآتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

شرح لغات

اجیب (صیغه متکلم از أَجَابَ): پرسشش را جواب گفت؛ درخواستش را
برآورد؛ استجاب: درخواست اجابت کرد؛ نیازش را پذیرفت؛ از جَابَ: صخره را
شکافت؛ مسافت را پیمود؛ جامه را برید؛ مانع را از میان برداشت.

یرشدون (مضارع رُشد، مقابل غَيَّ): رهبری شدن، استقامت و پیشرفت؛ برتر
آمدن در فکر و عمل؛ راه یافتن به خیر و دریافت آن.

الرفث: عمل زناشویی، گفتگو و آمادگی برای آن؛ تعدی به «الی» کشیده شدن و
نزدیکی به آن را می‌رساند.

«طالقانی و زمانه ما»

تختانون (مضارع إختان، ماضی باب افتعال): خود را به خیانت افکند؛ خیانت را
پذیرفت؛ از خَانَ (فعل ماضی): عهد و قراری را شکست؛ به مال یا عَرَضِ دیگری
تجاوز کرد.

باشروا (امر از باشر): کار را به دست گرفت؛ با زن درآمیخت؛ خوشی به وی
رو آورد؛ از بشره [به معنی] پوست بدن.

عاکفون (از عُكُوف): جای گزینی، بست نشینی، ماندن در جایی برای عبادت،
باز داشتن از کاری، واداشتن به کاری.



تدلوا (مضارع أدلی): دلو را در چاه رها کرد؛ آن را از چاه بالا کشید؛ دلیلش را پیش آورد؛ نیازش را برآورد؛ درباره‌اش به زشتی سخن گفت.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ». عطف «وَإِذَا...»، بر ارتباط این آیه با آیات سابق دلالت دارد، و ظرف «إِذَا»، به قرینه مورد سؤال، إشعار به وضع و مرتبه روحی سائل است، نه آنکه شرط مطلق و به معنای «إِن سَأَلَكَ» باشد.

آیات سابق، با احکام و شرایط روزه، اطوار روحی و نفسانی را که روزه دار واقعی باید بدان رسد، بیان کرد: مقام تقوا، تکمیل ایام عروجی و متدرج روزه، تکبیر و تعظیم خداوند و هدایتش، رها شدن روح از جواذب غرایز و عادات و باز شدن افق ذهن از غبار شهوات و مشاهده انعام خدا و شکر آنهاست. منشأ این اطوار و مدارج، تعبّد و تقوای روزه دار است که با انگیزه گرسنگی و تشنگی و دیگر عادات و شهوات، پیوسته به یاد خدا و حکم و حاکمیت اوست و خود را به سوی او می‌کشد، تا آنجا که بیش از قرب، شهود او را می‌جوید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»؛ آن گاه و در چنان حالی که بندگان من، که خود را از هر بندی آزاد کرده و بنده من شده‌اند، از تو «جویای من می‌شوند»، همان را که پس از گذشت دوره فطرت گم کرده‌اند و در ایام تکمیل روزه به جستجوی او هستند؛ «فَأِنِّي قَرِيبٌ» - بدون فاصله «قُل» - چون فاصله، خود بنده و غفلت و إعراض اوست و همین که هشیار و جویا شد، فاصله از میان برداشته می‌شود^۱

۱. «در وصلم و از هجر بود ناله زارم گویا که به گلبن زده اندی قفس من» (مؤلف).

اصل شعر: «در وصلم و از هجر بود ناله زارم آویخته صیاد به گلبن قفسم را»

دیوان مشتاق اصفهانی، با مقدمه حسین مکی.

«دوست نزدیکتر از من به منست این عجبت که من از وی دورم

چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم» (مؤلف)

حکایتی از باب دوم گلستان سعدی (در اخلاق درویشان)، حکایت ۱۱.



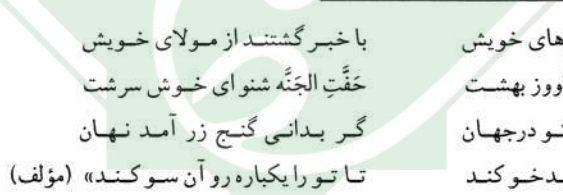
و قرب علمی و شهودی برای متقرب خود حاصل است، نه قرب زمانی و مکانی؛ زیرا حق آفریننده و محیط بر زمان و مکان است، و نه قرب وجودی و قیمومی که با همه موجودات دارد و مخصوص «عبادی» نیست؛ و نه قرب مقامی، چه صاحبان این قرب در عرض هم‌اند و «تَعَالَى اللَّهُ عَنِ ذَالِكِ». چون این گونه نزدیک است، همی خواهد که روی اجابت بنمایاند، به شرط آنکه بنده جوینده یکسر به او روی آورد و فاصله‌های فکری و نفسی را از میان بردارد: «أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ». معنای اصلی و لغوی «جَابَ» و «أَجَابَ»، قطع راه و برداشتن فاصله است. بر آوردن حاجت یا رفع گرفتاری، نموداری از نشان دادن روی اجابت‌کننده است، نه مفهوم لغوی آن. ضمیر متکلم و مستتر «إِذَا دَعَانِ (دعانی)» به از خود گذاشتن و مستغرق شدن در مدعوّ اشعار دارد.

«فَلَيْسَتْجِيئُوا لِي وَلِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»: فَلَيْسَتْجِيئُوا، تفریع بر «فَأَنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ...» است. استجابت، از جانب داعی کوشش و طلب اجابت، و از جانب مدعو، درخواست کوشش برای اجابت است. انتساب به متکلم «فَلَيْسَتْجِيئُوا لِي» معنای دوم را می‌رساند: پس بکوشید تا در راه اجابت به سوی من و برای من برآید. اکمال روزه و انجام دادن احکام ظاهر و سلوک باطن آن، همان طریق اجابت است. این گونه استجابت، بنده را به ایمان و کمال پیوستگی می‌رساند.

«وَلِيُؤْمِنُوا بِي»، ضمائر واحد متکلم و مکرر «عبادی، عَنِّي، فَأَنِّي، أُجِيبُ، دَعَانِ، فَلَيْسَتْجِيئُوا لِي، وَلِيُؤْمِنُوا بِي» وابستگی خاص و قرب به مسئول را می‌نمایاند که خود مسئول غنه است و قرب سائل از طریق استجابت یعنی اجابت و انجام اوامر او به قصد قربت و تطبیق خود بر سنن اوست. این گونه قرب موجب اعتلا و بصیرت متقرب است: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي». معنا و حقیقت و مطلوب از دعا همین است، نه بر آوردن حاجات و آمال و رفع بلیات.



از نظر واقع و بینش توحیدی، امواج مصایب و محرومیت‌ها برای پویندگان راه تکامل و قرب، انگیزنده دعاست. اگر مصایب و آلام عادی زندگی از میان رود، باید گرفتار و نگران دردهایی چون دوری و مهجوری شوند، تا آرام و متوقف نگردند و هشیار و باخبر شوند.^۱ این گونه آلام انگیزنده چنین سؤالی است: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي» تا روی اجابت و لطف خدا را مشاهده کند. این سؤال و تعبیرات آیه همین معنا از اجابت را می‌رساند. بهاین معنا، وعده صریح «أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ» همیشه انجام می‌شود. [اما] اگر نظر به برآوردن حاجات یعنی مسئول عنه باشد، که در آیه نیامده، [پس] چرا این وعده صریح و قاطع همیشه انجام نمی‌شود؟ این گونه دعا مخالف سنن الهی است، مگر خود کشف سنن کند یا راه قرب را بنماید.^۲ آیه ﴿أَمَّنْ



با خبر گشتند از مولای خویش	۱. «عاقلان از بی‌مرادی‌های خویش
خَفَّتِ الْجَنَّةُ سُنُوای خوش سرشت	بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
گر بدانی گنج زر آمد نهمان	این جفای خلق بر تو درجهان
تا تو را یکباره رو آن سو کند» (مؤلف)	خلق را با تو بد و بد خو کند

مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، دفتر پنجم از کتاب مولانا قدس‌الله سره، بیت ۴۹ تا ۵۲.

۲. موریس مترلینگ، چون عامه مردم، دعا را به معنای درخواست انجام هر گونه نیاز فهمیده که گوید: «دعا جسارت به درگاه خدا و نسبت جهل و ظلم به اوست؛ یعنی او احتیاج و گرفتاری ما را نمی‌داند و ما باید به او تذکر دهیم و از او بخواهیم به عدل با ما رفتار کند و تقاضا کنیم که قواعد ازلی جهان را به سود ما تغییر دهد»؛ دکتر آلکسیس کارل، که راز دعا را دریافته، در مقاله «نیایش» (ترجمه دکتر علی شریعتی)، می‌گوید: «چنین به نظر می‌رسد که نیایش ککش روح است به سوی کانون غیر مادی جهان... ناله مضطربانه و طلب یاری و استعانت و گاهی یک حالت کشف و شهود روشن و آرام درونی و مستمر و دورتر از اقلیم همه محسوسات، به عبارت دیگر، پرواز روح است به سوی خدا؛ و یا حالت پرستش عاشقانه‌ای است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سرزده است؛ و بالاخره نیایش نمودار کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق...» و نیز می‌گوید: «بی‌شک انجام خواست خدا عبارت است از پیروی قوانین حیات، قوانینی که در تار و پود ما، خون ما و روح ما، ثبت شده است»، «کاملاً مشروع است که برای کسب نیازمندی‌های خود از خدا کمک بگیریم، ولی در عین حال نامعقول است که از او





يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ﴿١﴾ همین حقیقت را می‌رساند که دعای مضطر را اجابت و کشف سوء می‌کند؛ [یعنی] سوء را از میان می‌برد، یا باطن سوء و شر را که بسا خیر و صلاح است، کشف می‌کند، تا دل مضطر آرام شود و به قضا تن دهد. صریح‌تر از این، آیه ۴۱ سوره انعام است: ﴿بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ﴾ ۲. کشف «ماتَدْعُونَ»، اعم از اجابت نیاز است، و «تَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ»، معنایی عمیق‌تر دارد! در آیه ۴۲: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ ۳، و آیه بعد آن و آیاتی چون: ﴿وَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ﴾ ۴، ﴿وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾ ۵، ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ ۶، صریح است در اینکه سختی‌ها برای تضرع و دعا، خود مطلوب و مقصود

→ بخواهیم تا به هوس‌های ما جامه عمل بپوشاند و یا آنچه را به کوشش میسر است به دعا عطا کند»، «نیایش، در مرحله عالی ترش، از سطح درخواست و عرض حال فراتر می‌رود. انسان در برابر خداوندگار هستی نشان می‌دهد که او را دوست دارد، نعمات او را سپاس می‌گذارد و آماده است تا خواست او را هرچه باشد انجام دهد. در اینجا نیایش به صورت یک سیر روحانی و مکاشفه درونی درمی‌آید» (مؤلف). (شریعی، علی، نیایش، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۷۰، چاپ ۴، ص ۱۱-۳۵). مترلینک، موریس (۱۳۲۹ چاپ اول) اندیشه‌های یک مغز بزرگ، خدا و هستی. ترجمه ذبیح‌الله منصوری، انتشارات انشتین. صص ۲۱۱-۲۱۲.

توضیح: موریس مترلینک (۱۸۲۶-۱۹۴۹) نویسنده بلژیکی، خالق نمایشنامه معروف «پرنده آبی» و آثاری چون «زنبوران عسل»، «موریانه‌ها»، «مورچگان» و برنده جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۱۱ م.

۱. «یا چه کسی به ناچار شده، هنگامی که او را می‌خواند، پاسخ می‌دهد و بدی را از میان برمی‌دارد؟»، النمل ۲۷، ۶۲.

۲. «بلکه او را می‌خوانید سپس آنچه را به سوی او می‌خوانید کشف و روشن می‌کند، اگر بخواهد، و آنچه را [با او] شریک می‌سازید فراموش می‌کنید»، الانعام (۶)، ۴۱.

۳. «و پیش از تو [پیامبرانی] به سوی امت‌هایی فرستاده‌ایم، پس آنان را با دشواری‌ها و زبان‌های سخت فروگرفتیم باشد که به زاری و تضرع درآیند».

۴. خالصانه خدا را بخوانید. الاعراف (۷)، ۲۹.

۵. «و او را با ترس و طمع بخوانید»، الاعراف (۷)، ۵۶.

۶. «پروردگارتان را با زاری و فریاد و پنهانی بخوانید»، الاعراف (۶)، ۵۵.



و تجلی کامل توحید است. آیه ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱ نیز صراحت دارد که خواندن خدا خود مطلوب است، نه خواندن او برای نیازها؛ و استجابت به «سود» خلق است، نه به خواست آن‌ها؛ و هر که از خواندن او سرپیچی کند از بندگی تکبر ورزیده و از هماهنگی با راز جهان سر باز زده است: ﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَانِ عَبْدًا﴾^۲.

مفسران چون اجابت دعا را در این آیه و بعضی از آیات دیگر به معنای وعده صریح در برآوردن حاجات فهمیده‌اند، گفته‌اند: سبب به اجابت نرسیدن بیشتر دعاها فقد شرایطی چون اخلاص و انقطاع کامل است.^۳ با آنکه اگر این آیات متضمن این گونه شرایط باشد، مقدمه‌ای برای پیدایش حالت دعاست، نه شرط اجابت آن؛ و چون به ارتباط معنوی این آیه که در بین آیات روزه آمده، توجه نفرموده‌اند، بعضی همین آیه را شاهد مراعات نشدن ارتباط در تدوین و جمع قرآن آورده‌اند. بعضی [نیز] گفته‌اند که گویا در ضمن نزول پی در پی بعضی آیات، حوادث و سؤالاتی پیش آمده، مانند «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي»، و جواب آن‌ها در خلال این گونه آیات به هم پیوسته ذکر شده است.^۴ اینان مفهوم ارتباط آیات را چون ربط و تنظیم کتاب‌های معمولی فهمیده‌اند که در موضوعات و مسائل و ابوابی

۱. «و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید که اجابت می‌کنم به سود شما. بی‌گمان کسانی که از پرستش من خود را بزرگ تر می‌پندارند به خواری درون دوزخ خواهند شد»، المؤمن (۲۳)، ۶۰.

۲. «بی‌گمان هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه به صورت بنده‌ای، آینده به سوی خدای مهربان است»، مریم (۱۹)، ۹۳.

۳. الطباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، ج ۲، ص ۳۵.

۴. نقل شده که شخصی از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا خدای ما به ما نزدیک است تا با او نجوا کنیم یا دور است تا او را صدا زنیم؟! در پاسخ این آیه شریفه نازل شد. و هم چنین نقل شده این آیه در پاسخ کسانی نازل شده است که می‌خواستند بدانند خدا را چگونه باید خواند. نک: الطوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۲۹، ذیل آیه شریفه.



تنظیم می‌شود. به نظر این‌ها، اگر در قرآن بابی در احکام روزه و بابی راجع به دعا و همچنین [ابواب دیگر] گشوده می‌شد، مراعات نظم و ربط در آن شده بود. با آنکه این کتاب الهی، اگر در تعبیرات و آهنگ و ربط، چون کتاب‌های بشری تدوین می‌شد، سبک اعجازی نداشت. آیات قرآن راجع به انسان است که دارای مراتب و مدارج و قوا ورشته‌های به هم پیوسته است؛ هر حکم و ادب ظاهری در دیگر قوای او اثر می‌گذارد و وتر آن را به اهتزاز درمی‌آورد و بعکس [تصور آنان]، همین راز تنوع مطالب و آهنگ‌های قرآنی است.

«لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ». فراهم شدن زمینه رشدگرایی محصول نهایی دعا و استجابات خدا و ایمان کامل و باز شدن افق دعا در پی کمال روزه و تکبیر و شکر است. رشد، در مقابل غی، راه یافتن به سوی هدف‌های برتر و استقامت در آن است؛ آن چنان‌که گرایش به حق و ایمان و عمل بدان، خود محبوب و مطلوب اصلی شود، نه برای پاداش و ثواب، و برکناری از کفر و زشتی و باطل خود مکروه گردد، نه از ترس عذاب و تعقیب. آیه ۷ سوره حجرات رشد را این گونه می‌شناساند: ... ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾.^۱ اثر نمودار رشد و شکفتگی استعدادها، آرامش و تصمیم برای پیشبرد هدف‌ها و حاکمیت بر غرایز و عادات و انگیزه‌ها و انفعال‌های نفسانی است.^۲

۱. ... ولیکن خدا دوست داشتن ایمان را به سوی شما کشانید و آن را در دل‌های شما بسیار است، و ناخوشایندی

کفر و تبه‌کاری و نافرمانی را به سوی شما کشانید. آنان همان رشدیابندگان و بالندگان هستند.

۲. دکتر الکسیس کارل در مقاله «نیایش» می‌نویسد: «نیایش در عین حال که آرامش را پدید آورده است، به طور کامل و صحیحی در فعالیت‌های مغزی انسان یک نوع شکفتگی و انبساط باطنی و گناه قهرمانی و دلآوری را تحریک می‌کند. نیایش خصایل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فردی نشان می‌دهد: صفای نگاه، متانت رفتار، انبساط و شادی بی دغدغه، چهره‌پراز یقین، استعداد هدایت و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را. این‌هاست که از یک گنجینه پنهان در



«أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ». فعل «أَحِلَّ»، به حرمت سابق یا اندیشه آن اشعار دارد. می‌گویند، پیش از تحلیل این آیه، آمیزش با زن در شب روزه حرام بوده و چون بعضی از مسلمانان نتوانستند پاس این حرمت را بدارند، این آیه نازل شد. آیا حرمت سابق از جانب خدا بوده یا روش مسلمانان این بود؟ به دلالت روایات و ظاهر این آیات، روزه و حدود آن به تدریج نازل و تکمیل شده است. گویا پیش از تبیین کامل روزه، مسلمانان امر «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» را به معنای امساک از آمیزش با زن در شب و روز ماه روزه و نخوردن و نیاشامیدن جز در شب‌ها و در حد ضرورت، می‌فهمیدند. و رسول خدا ﷺ هم در بیان حدود روزه به انتظار وحی بوده تا آنکه آیه «أَحِلَّ لَكُمْ...» و آیه بعد نازل شد و اندیشه حرمت را (مانند آیه «أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ»^۱) برداشت. «الرَّفَثُ»، با تعدیه «إِلَى»، تعبیر کنایی خاص و نمودار ادب قرآنی است.

«هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»، استعاره برای تمثیل آمیزش و رابطه مرد و زن است. زن و مرد برای یکدیگر لباس وقار و عفاف و ساترند. آن پرده وقاری که از آمیزش مشروع مرد و زن بر چهره ظاهر و درونی انگیزه‌های حیوانی و طغیان شهوت کشیده می‌شود، حافظ رسوایی و پرده دری و سبکسری است. پس آمیزش محدود به شب‌های ماه روزه، به خصوص برای جوانان در حال بحران، خود نگهبان عفت و تقوا و همان حکمت روزه است، نه ناقض آن، چنان که گمان داشتند.

→ عمق جسم و روح ما حکایت می‌کند. تحت این قدرت و سلطنت، حتی مردم عاقل، عقب مانده، ضعفا و کم استعدادها نیز می‌توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند و از آن بیشتر بهره گیرند. چنین به نظر می‌رسد که نیایش انسان‌ها را آن چنان رشد می‌دهد که جامه‌ای که وراثت و محیط به قامتشان دوخته است برایشان کوتاه می‌گردد. ملاقات پروردگار آن‌ها را از صلح و آرامش درون لبریز می‌سازد به طوری که شعشعه پرتو این صلح از چهره‌شان نمودار است و آن را هر جا که روند با خود می‌برند». (مؤلف، همان).



«عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ». استناد خبر «أَنَّكُمْ كُنْتُمْ...» به علم سابق خدا، گویا از جهت اختفا و مرموز بودن آن است که بسا شخص مؤمن، به غرور ایمانی خود، از انگیزه‌های نیرومند نفسانی خود بی‌خبر است و گمان می‌برد که می‌تواند در برابر آن‌ها مقاومت کند. می‌گویند مخاطب «أَنَّكُمْ...»، مؤمنانی بودند که با علم و تعهد خود به حرمت مباشرت در شب‌های روزه، خود را به خیانت و شکستن تعهد دچار و مباشرت کردند. «كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ»، به جای «اختتمت»، ناظر به همین وضع تکوینی است. ظاهر خطاب و بیان تعمیم دارد که اگر مباشرت با زنان در شب‌های روزه حرام بود یا تحریم می‌شد، خدا داناست که شما این تعهد حرمت را از میان می‌بردید و خود را دچار خیانت می‌کردید. اگر حکم «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» نخست بدون قید و حد نازل شده و سپس این حدود بیان گردیده باشد، [در آن صورت] شاید حکم واقعی و نفسالامری، همین تحریم بوده تا برای مدتی انسان تعالی جو خود را از جواذب شهوات برهاند (چنان که روش همیشگی در رهبانیت مسیحی و بودایی است و با این روش و تعهد، خیانت‌ها به افراد و اجتماع پیش آمده است). آن‌گاه، در مرتبه اجرا و در شریعت سهل و فطری، تعدیل گردیده است. «فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ» مؤید همین تحریم اولی و واقعی است و همچنین:

«فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَأَبْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»، تفریع به «أُحِلَّ...» یا «عَلِمَ اللَّهُ...»، «الآن»، اشاره به زمان حلیت یا زمان مبین شدن حکمت آن است: پس از حکم «أُحِلَّ لَكُمْ...» و بیان حکمت آن (هُنَّ لِيَاسٍ لَكُمْ... عَلِمَ اللَّهُ...)، اکنون و به صورت امر، در شب‌های روزه با زنان مباشرت کنید، و جوایب منظور و مکتوب خدا باشید که در طبیعت سرنوشت ساخته، از بقای نسل، یا در شریعت واجب گردانیده و به سود نهایی شماست. با این نظر و در این طریق، انجام هرگونه شهوات و لذات مشروع،



خود راه تعالی است، نه گرایش به پستی و حیوانی.

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ». گویند که پیش از نزول این آیه، وقت خوردن و آشامیدن در ماه رمضان محدود به غروب تا بعد از نماز عشا بود و یا هر روزه‌داری که هنگام غروب به خواب می‌رفت، از آن پس افطار را بر او حرام می‌پنداشتند.^۱ شاید از اطلاق «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» چنین فهمیده بودند که در خوردن و آشامیدن شب‌های روزه باید به کمترین وقت و در حد ضرورت اکتفا کنند، چنان که حرمت مباشرت با زن را همین گونه فهمیده بودند، تا امر «كُلُوا وَاشْرَبُوا» آمد و وقت آن را وسعت داد و نهایتش را مشخص کرد: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ...»، تا رشته روشن و سپیدی که پس از رشته‌های طولانی و آمیخته با تاریکی، در عرض افق شرقی «مِنَ الْفَجْرِ» آشکار و کشیده شود، آن چنان که از رشته تاریک بالای افق به وضوح جدا و متمایز گردد. از آن پس باید روزه را تا شب به اتمام رسانند: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»؛ و چون فرا رسیدن شب را همه تشخیص می‌دهند، مانند طلوع فجر توضیح و بیانی ندارد.

«وَلَا تَبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ». این نهی، متمم «أُحِلَّ لَكُمْ...» است و امر ارشادی «كُلُوا وَاشْرَبُوا...»، در وسط و به تبع آمده: همین که مباشرت با زن در شب ماه رمضان که موجب نگرانی روزه‌داران شده بود، حلال گردید، «كُلُوا وَاشْرَبُوا» فقط برای تعیین وقت و حد آن آمده است. در ضمن نهی «لَا تَبَاشِرُوهُنَّ...»، اعتکاف روزه‌دار در مساجد تجویز و تأیید شده است. این گونه عبادت برای کسانی است که بخواهند بیش از فریضه روزه واجب، خود را از علاقه‌ها و شهوات تجرید کنند.



فقهها برای اعتکاف احکام و شرایطی بیان کرده‌اند^۱ که بعضی مورد اتفاق است و در بعض دیگر اختلاف دارند. از جمله باید در یکی از چهار مسجد (مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه، مسجد بصره یا در مسجد جامع) باشد؛ با زن آمیزش نکند؛ کمتر از سه روز نباشد؛ جز در مورد لزوم از مسجد بیرون نرود.^۲

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ». تِلْكَ، به مجموع احکام و شرایطی اشاره دارد که حدود حیات انسان پیشرو و مترقی است و باید از وسط آن بگذرد و به افراط و تفریط و چپ و راست و سرحدات آن متمایل نشود، تامبادا یکسر از آن بیرون افتد: «فَلَا تَقْرُبُوهَا» تبیین این آیات و احکام و حدود، چون دیگر احکام، برای رسیدن به محیط تقواست: «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ». نهی از اکل مال، استعاره از نهی هر گونه تصرف است، چون توجه اولی و اصلی به مال از جهت وسیله روزی بوده است. «بَيْنَكُم»، ظرف «لَا تَأْكُلُوا»، یا حال برای «أَمْوَالَكُم»، «بِالْبَاطِلِ» متعلق به مفعول مطلق مقدر «أَكَلًا»، یا به «لَا تَأْكُلُوا»؛ اضافه «أَمْوَالَكُم»، و ظرف «بَيْنَكُم»، مبین حکمت نهی و مقیاس خوردن به حق است: اموالی که به همه شما تعلق دارد، در حالی که در بین شماست، به صورت باطل، یا به سبب باطل، نخورید. «ما»

۱. نک: الیزدی، السید محمد کاظم، العروة الوثقی، ج ۲، ص ۲۴۶، کتاب الاعتکاف.

۲. اعتکاف به معنی اقامت گزیدن در جایی است به طوری که فرد معتکف خود را محبوس و ملتزم به آن مکان بداند و این التزام ناشی از اهمیّت و عظمت آن موضع باشد. بنابراین آنچه باعث تفاوت میان اعتکاف و سایر اقامت‌ها می‌شود این است که در اعتکاف، یک نحوه توجه و رویکردی وجود دارد که مانع اشتغال فرد به امور دیگر، غیر از آنچه که به او روی کرده می‌شود. پیامبر اسلام ﷺ نیز پس از بعثت، به این سنت دیرینه عمل می‌فرمود و همه ساله در دهه سوم ماه رمضان در مسجد النبی در مدینه چادری بر پا می‌کرد، در آنجا معتکف می‌شد و به عبادت می‌پرداخت. ایام اعتکاف، دهه آخر ماه رمضان و نیز ایام البیض (سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم) ماه رجب است. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «ثواب اعتکاف در ماه رمضان، برابر با ثواب دو حج و عمره است».



از تعبیر و ترکیب فشرده این آیه، دو اصل اقتصاد قرآنی استفاده می شود:

۱. اصل مال، به وضع اولی، از آن همه و باید در بین همه باشد، نه در سویی و برای طبقه ای.

۲. چون چنین است، هر گونه تصرف خاص و کشیده شدن در جهتی باید، به حق یا به باطل، منشأ تعلقی داشته باشد. تعلق و تصرف به حق در حد ضرورت و احتیاج یا به سبب ایجاد سودمندی و ارزش، یا مبادلاتی است که بر این اساس و برای خدمت به دیگران که صاحبان اولی مال اند انجام می گیرد و شریعت اسلام حدود آن ها را مشخص کرده است. جز این، خوردن و تصرف، به باطل و منهی است: «لا تَأْكُلُوا...»، [نهی] از خوردن هر چیزی است که حقی ایجاد نکند و یا تصرف مضر به اجتماع و افراد باشد، مانند ربا و حيله و قمار و احتکار و دزدی.^۱ از نظر برتر قرآن، مالکیت به حق و حقیقی از آن خداوند و حق بهره مندی و انتفاع، در حد احتیاج و خدمت و کار، مانند میهمان و واجب النفقه و خدمتکار صدیق برای بندگان است.

«ادیم زمین په‌نور خوان اوست» که هر بنده یک عمر میهمان اوست»^۲
 «و تَدُلُّوْا بِهَا اِلَى الْحُكَّامِ»: اگر «او» عاطفه و به اضمار «لا» باشد (ولاتدلو ابها)، بیان مصداقی از خوردن مال به باطل و رشوه خواری است، و اگر «او» حالیه باشد، ترکیب عبارت پیوسته تر می شود و احتیاجی به اضمار «لا» نیست و بیان نتیجه نهایی خوردن اموال به باطل را می نمایاند. تعبیر «تَدُلُّوْا»، با ضمیر «بِهَا»، که راجع به اموال با

۱. نک: به کتاب «اسلام و مالکیت». (مؤلف) که در مجموعه آثار به شماره ۸ تحت عنوان «مباحث اقتصادی» منتشر شده است.

۲. سعدی شیرازی، بوستان، در نیایش خداوند، بیت ۱۴. این بیت در نسخه فروغی چنین آمده است:
 ادیم زمین سفره عام اوست چه دشمن بر این خوان یغما چه دوست



قید «بِالْبَاطِلِ» است و اشعار به «مصاحبت» دارد، استعارهٔ بلیغی از کشیدن و جذب کردن اموال به سوی خود و آسان سرازیر کردن به سوی حکام است: و حال آنکه اموالی را که به باطل جمع و تصرف می‌کنید از خلال و درون زندگی توده‌های مردم، دلودلو، بالا می‌آورید و به سوی چاه حکام سرازیر می‌کنید.

«الْحُكَّامِ»، ظاهر در معنای عرفی و ناظر به طبقهٔ خاصی است که حاکم به معنای قاضی جزء و وابسته به آن است. چون در نظام اجتماعی اسلام طبقه‌ای به عنوان قشر حاکم، آن هم وابسته و همدست باطل خورها، نیست، جملهٔ حالیه «وَتُدَلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ»، اعلام خطری است از پدید آمدن چنین قشر حاکمی؛ زیرا از نظر عالی اسلامی، حکومت از آن شریعت الهی است که مظهر اراده و حاکمیت خداوند است: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»، و امام و خلیفهٔ اسلامی مسئولیت و نظارت بر اجرا دارد. پیدایی طبقه‌ای به عنوان حاکم نه از جانب خداست و نه مصوب آیین او. این مجتمع واژگون است که نخست میدان باطل خواران و سودپرستان در آن باز می‌شود و سپس تصادم و تضاد میان آکل و مأکول و حقبران و حق بُردگان. رقابت میان سودپرستان در می‌گیرد، آن‌گاه نطفهٔ طبقه‌ای به عنوان حاکم در آن بسته و تکوین می‌شود و بروز و سلطه می‌یابد تا تعادل قوا و منافع سودجویان را نگه دارد؛ و هرچه سودجویی و دست اندازی سودجویان بیشتر گردد، ریشه و فروع طبقهٔ حاکم محکم‌تر و وسیع‌تر می‌شود.

«لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ». لِتَأْكُلُوا، تعلیل «تُدَلُّوا»، و فاعل مخاطب آن همان فاعل «لَا تَأْكُلُوا» و «تُدَلُّوا»، یا به انضمام «الْحُكَّامِ» است: آن اموال مشترک را به سوی چاه حکام سرازیر می‌کنید تا شما [به تنهایی]، یا با همدستی حکام، قسمت خاصی از اموال مردم را با ستم و گناه بخورید. این مرحلهٔ تکامل یافته از طبقهٔ سودپرست و همکاری آن با قشر حاکم است: طبقهٔ سودجو با



خوردن اموال عمومی به باطل بنیه می‌گیرد. خوردن به باطل اعم از خوردن به ستم و گناه (بِالْإِثْمِ) است، زیرا همین که در اموال مشترک تصرف به حق و در حد استحقاق نباشد، اکل به باطل است. این طبقه، برای حمایت خود، اموالی را به چاه حکام سرازیر می‌کند تا آنکه خود قدرت می‌یابد و قشر حاکم شکل می‌گیرد. در این مرحله، سهم خاصی از اموال مردم را برای نگهداری و سلطه خود و قشر حاکم و به عنوان‌های گوناگون جدا می‌کنند: «لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ»؛ و بیش از باطل خوری، دست به ستم و سرمایه سوزی دیگران باز می‌کنند: «بِالْإِثْمِ»، آن هم با علم و آگاهی و برنامه شکل یافته: «وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ». احکام قصاص و وصیت و صوم، مبنای اجتماعی و روحی مجتمع اسلامی است و این آیه زیربنای اقتصاد آن. روابط این‌ها را «واو» عطف می‌نماید: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ...».

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ». ظاهر فعل مضارع «يَسْئَلُونَكَ»، خبر از آینده و جمع «أهله»، سؤال از چگونگی و سبب تغییرات شکل هلال است، که نزدیک‌ترین و جالب‌ترین ستارگان به زمین و برای زمینیان است. اگر به نقل بعضی از روایات، سؤالی از پیش بوده، باید به فعل ماضی خبر داده شود [و مثلاً گفته می‌شد]: «سألوك عن الأهلة». امر «قُلْ...»، جوابی است که مسئول و سائل را از اندیشه در چگونگی و سبب اشکال هلال، منصرف و محدود می‌کند، تا به منافع و نتایجی که برای آن‌ها دربردارد توجه کنند: «قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ»؛ بگو: أهله تعیین کننده اوقات کارها و معاملات و عبادات شماسست؛ چون ساعت مرتفعی در سقف فضا و در برابر چشم ساکنان زمین آویخته شده حرکت یکنواخت زمان را تقسیم و شماره می‌کند. اما بیان چگونگی این تغییرات نه وظیفه رسالت است و نه به صلاح و توانایی فکری همه. درهای رازها و حساب‌های ریاضی و فلکی آن باگذشت زمان و کشف‌های علمی باز می‌شود و هوشمندان و جویندگان



این گونه کشف‌ها باید از درهای مخصوص آن وارد شوند.

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَلْبَابِهَا». در شأن نزول این قسمت از آیه گفته‌اند که روش عرب در زمان جاهلیت بر این بود که چون از سفر باز می‌گشتند، از بام خانه یا نقبی که در پشت دیوار باز می‌کردند وارد خانه خود می‌شدند و یا، در روزهای حج، از پشت چادرها به درون آن‌ها راه می‌یافتند و این آیه، چنین عادت جاهلی را نکوهش و نفی می‌کند. بنابراین، شأن نزول «وَلَيْسَ الْبِرُّ»، که با عطف به «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ»، در یک آیه آمده، [با قسمت دیگر آیه] چه تناسب و ربطی دارد؟ و این عادت محدود جاهلی، در میان دیگر رسوم و عادات عرب چه اهمیتی داشته که در این کتاب ابدی یادآوری و نکوهش شود؟ شاید این عادت جاهلی در تفسیر و توجیه همین آیه آورده شده. باید «لَيْسَ الْبِرُّ...»، متمم همین سؤال «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ» باشد، نه مسأله دیگر. این گونه سؤالات یا سؤال نومسلمانانی بوده که هدایت وحی افکارشان را برمی‌انگیخت و می‌خواستند به اسرار کائنات آشنا شوند، و یا از سوی کسانی بود که با طرح این مسائل می‌خواستند پیمبر را بیازمایند و اندیشه‌ها را از اصول رسالت اسلام منصرف گردانند و به بحث‌های محدود و پیچیده‌ای درباره چگونگی آفرینش و پدیده‌های جهان مشغولشان کنند.

رسالت اسلام و هدایت قرآن برای برانگیختن عقول و فطرت و مبین روابط انسان و جهان و حقایق مطلق است تا به عظمت آفریننده و آفرینش چشم بگشایند و درهای بسته و کلیدها و راه گشودن آن‌ها را بشناسند و پله به پله و قدم به قدم به نهان‌خانه اسرار علمی وارد شوند؛ چنان که متفکران اسلام این راه را با شتاب پیمودند و درهایی را گشودند، تا آنکه دیگران به گنجینه‌های طبیعت دست یافتند و درهای آن را به روی مسلمانان بستند و گشودن رازهای آفرینش را وسیله



جنگ افروزی و سرمایه سوزی ملل ساختند، چون تمدن و پیشرفتشان بر پایه ایمان و هدف‌های انسانی و تقوا مستقر نیست.

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى»، با فعل ماضی، و امر «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»، اشعار به همین دارد که پایه تقوا باید در نفوس قرار گیرد آن‌گاه به سوی گشودن درهای بسته روی آورند. راه رسیدن به آن کمال و خیری که جویای آن هستند همین است: «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى...».

«وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». مبدأ و پایه حرکت روحی و فکری باید بر تقوا و همچنین در مسیر حرکت باشد تا سختی‌ها هموار و درهای بسته باز و همه رستگار شوند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»